

## کهنسالی

مهین صدیقیان



در این جا لذت اندک است ولی رنج هم اندک است.  
 بلبلان خاموشند و آزر خطر هم به گوش نمی رسد.  
 ما چیدن گلها و میوه‌ها را نمی بینیم.  
 از امید که بیشتر انسانها را فریب می دهد، خبری نیست.  
 زمستان از همه چیز لذت می برد.  
 کهنسالی شاد و خرم،  
 ایام لذت است نه زمان زحمت.

(اگر بیا)



کتاب با ارزش و خواندنی و آموزنده کهنسالی اثر سیمون دوبوار ترجمه شده توسط محمدعلی طوسی در مهرماه سال ۶۵ و در دو مجلد و ۹۱۴ صفحه توسط انتشارات شباویز چاپ و منتشر شده است.

در این کتاب از جانب غرب است که به کهنسالی نگاه کرده می شود. تنهایی، انزوای همه بالاتر رهاشدگی که به ناامیدی و تیرگی سالهای آخر عمر می انجامد. از جانب غرب که سرعت سرسام آورش طمأنینه و وقار کهنسالی را بر نمی تابد و تنهایی همه عمر انسان غربی در سالهای پیری عمیق تر و غم انگیزتر می گردد و غربت غربیه امان از هستی می گیرد. اما در شرق که انسان هنوز ویژگیهای طبیعی خویش را بیشتر داراست، این مرحله از حیات به آن سختی که در غرب می گذرد، نمی گذرد. جز آنکه ایمان و اعتقاد به دنیای دیگر روشنایی و نور امید است، احترام و توجه افراد خانواده و جامعه نیز شامل حال کهنسالان می شود.

سیمون دوبوار یکی از زنان برجسته و نویسندگان با نفوذ فرانسه است که آرای وی درباره زن و جنسیت به ویژه به گونه ای بسیار بحث انگیز در همه عالم در آمده است. او کتاب علمی - اجتماعی کهنسالی را برای شناخت یکی از اساسی ترین مسایل زمان نگاشته است. او در مقدمه کتاب می گوید: من در این کتاب مردم را وادار خواهم کرد تا صدای پیران را بشنوند. ما اگر نتوانیم وجودی را که در آینده خواهیم بود، به درستی بشناسیم، نخواهیم توانست به شناسایی آنچه اکنون هستیم، دست یابیم. اگر ما به شناخت همه حالات انسانی خود علاقه داریم باید پیری را به خوبی بشناسیم و بدانیم که با آن چه بایست کرد. او می گوید: وقتی در فرانسه دانستند من کتابی درباره پیری می نویسم، بسیاری از مردم به ویژه پیران، بعضی با خشم و بعضی با ملاحظت به من یاد آور می شدند که کهنسالی اصلاً وجود ندارد، بلکه تنها گروهی از افراد از برخی دیگر سن کمتری دارند. گویی که جامعه، کهنسالی را نمی خواهد باور کند. این واقعیت که يك انسان در پانزده یا بیست سال آخر عمر، خود را موجودی رانده شده و بی حاصل احساس کند، شکست تمدن ما را آشکار می سازد. اگر ما به کهنسالان خود به صورت انسانهایی که عمری از انسانیت را پشت سر گذارده اند و نه به صورت جسدهای متحرک، نظر بیفکنیم، آنگاه حقیقت تلخ بی اعتنایی به کهنسالان، ما را در عمق وجود خواهد لرزاند. آنان که به این نظام ناسالم و فلج ایراد دارند، باید رسوایی آنها برای همگان آشکار سازند. مسأله ای که تاکنون با دقت کامل در سکوت و فراموشی نگه داشته شده است.



کتاب در هشت بخش نوشته شده: بخش اول کهنسالی و زیست شناسی

است. در این بخش طرز نگاه و باور بشر از آغاز تا به امروز به مسایل زیست شناسی پیران و راههای مقابله با آن در هر زمان است: خود مسموم سازی، استحاله غدد جنسی، سرخرگها، آراء دوره‌های مختلف در مورد دلایل پیری است که بر اساس آن درمانهایی نیز ارائه می شده است. در سالهای اخیر در کنار پیری درمانی علم دیگری به نام پیری شناسی نیز توسعه یافته است. نخستین فهرست که در سال ۱۹۵۴ در ایالات متحده آمریکا در این باره منتشر شد، شامل نوزده هزار مرجع بود که این رقم هم اکنون به دو برابر رسیده است. با توجه به شرایط زندگی افراد می توان گفت: پیری يك سراسیبي ساده نیست که همه با يك شتاب آنرا به پایین طی می کنند، بلکه پلکانی است با نرده‌های بی نظم که برخی از آن با سرعتی بیش از دیگران به پائین می آیند. طبق آزمونهایی که بر روی افراد از سالهای پنجاه به بالا صورت گرفته است، به این نتیجه قابل توجه دست یافته اند که هرچه توانایی عقلی انسان بیشتر باشد، سرعت و میزان کاهش تواناییهای وی در سالهای پیری کمتر است و اگر انسان پیوسته حافظه و هوش خود را به کار وادارد، می تواند بیشتر آنها را از آسیبهای پیری در امان نگه دارد.

در بخش دوم به جوامعی پرداخته می شود که اصطلاحاً ابتدایی یا تهنی از تاریخ خوانده می شوند. جوامع متعددی وجود دارند که در آنها بزرگ قبیله تجسم الوهیت است ولی هرگاه این خدای مجسم بر اثر کهنسالی تواناییهای جسمی خود را از دست بدهد و نتواند به طور شایسته از قبیله خود محافظت کند، از میان برداشته می شود. چه اگر این مردان به مرگ طبیعی بمیرند، خدا نیز به همراه آنها از میان می رود و جهان بی درنگ به نابودی کشیده می شود. بسیاری از افسانه‌های اساطیری ریشه در همین اعتقادات دارند که در همین بخش - که از بخشهای خواندنی کتاب است - به تفصیل از آنها سخن به میان می آید.

اما در میان قبایل به ویژه در سرزمینهایی که آب و هوای نامناسب دارند و بسیاری از مردم همه عمر از گرسنگی رنج می برند، پدران با فرزندان خود در کودکی با خشونت رفتار می کنند. پس چون پدر پیر می شود، پسران او را به نابودی می کشانند. وضع زنان سالخورده به مراتب بدتر است. لندور مشاهدات خود را از کلبه‌ای در قبیله دینو در سال ۱۸۹۳ چنین نقل می کند: چون نزدیکتر شدم، توده‌ای از موی سفید و دو پنجه که بی شباهت به پای لاغر انسانی نبود، مشاهده کردم.

مقداری استخوان ماهی بر روی زمین پراکنده بود و انبوهی از کثافت در گوشه‌ای انباشته بود. بوی گند، وحشتناک بود. صدای نفس کشیدن انسانی را در زیر انبوهی از موی سفید شنیدم. او را لمس کردم. موهای سفید را پس زدم. با ناله‌ای دردناک دودست استخوانی به سوی من دراز شد و دست مرا گرفت. این يك زن بود. موی بلند، ناخنهای دراز، او را به صورتی وحشتناک در آورده بود. تقریباً کور و کر و لال بود. لکه‌های جذام در بدن او دیده می‌شد. تماشای او وحشتناک و نفرت‌انگیز و شرم‌آور بود. او مورد سوء رفتار مردم قبیله یا پسرش که در همان کلبه زندگی می‌کرد، قرار نگرفته بود. در عین حال مواظبتی هم از او به عمل نمی‌آمد. او را به صورت موجودی که به دور افکنده شده، تلقی می‌کردند. گاه‌گاه يك ماهی به سوی او پرتاب می‌شد.

در جای دیگر سخن از زنی به میان می‌آید که پسرش می‌خواهد زنی جوان بگیرد و دیگر جایی برای او نیست. این زن با آنکه سالم و قوی است، مورد نگرانی فرزند است. به ویژه که دندانهای او همه سالم است. در قبیله‌ای که مردم آن گرسنه‌اند، شرم‌آور است زنی به سنّ او هرگونه غذایی بخورد. یکی از نوه‌های او شعری ساخته است که در آن مادر بزرگ را به مسخره گرفته و او را زنی با سی و دو دندان می‌خواند و دیگر بچه‌ها نیز با او همصدا شده، زن را دست می‌اندازند. زن از ترس اینکه به تپه‌مرگ برده شود، با سنگ چند دندان خود را می‌شکند. با این همه او را بر تکه الواری می‌نشانند و بر شانه خود تپه‌مرگ می‌برند و رها می‌کنند تا بمیرد\*.

گاه شورای کهنسالان افرادی را که باید بمیرند، برمی‌گزینند. سپس یا آنان را مسموم کرده و یا بر مغز سرشان می‌کوبند و یا وادارشان می‌کنند که از روی صخره‌ها خود را به داخل دریا پرتاب کنند. اینان در توجیه مرگ می‌گویند: او سهم خود را خورده است و یا جسم خود را تا به آخر مصرف کرده است. در همین بخش، از قبایل دیگری نیز یاد می‌شود که با وجود فقر و گرسنگی، پیران را محترم می‌دارند و حتی در مواردی، جوانان خون خود را به پیران می‌دهند تا موجبات تقویت آنها فراهم شود. این خون که بیشتر از رگ بازو و یا رگ پشت دست و یا از زیر ناخنها گرفته

\* در جای دیگر از همین کتاب آورده شده است که: زنان وقتی همه دندانهای خود را از دست می‌دهند، بر مقام و احترامشان افزوده می‌گردد. و به زعم مردم قبیله در این وقت است که سرشار از هوش و ذکاوت می‌شوند هنگام مرگ به جای آن که طعمه کفتاران گردند. با تشریفات مفصل به خاک سپرده می‌شوند.

می شود، یا به روی کهنسالان پاشیده می شود و یا به آنان نوشانده می شود. در بخش سوم کهنسالی در جوامع تاریخی بررسی می شود. کشور چین به سبب وضع ممتاز و بی نظیری که برای کهنسالان فراهم آورده است، استثناست. براساس تعلیمات کنفوسیوس همه اعضای خانواده مطیع سالخورده ترین مرد خانواده هستند. او کهنسالی را سالهای تملك عقل و فراست می داند. این امتیازات با نظام فشرده کشاورزی چین که به تجربه بیش از قدرت جسمی نیاز دارد، هیچگونه معارضه عملی پیدا نمی کند.

در تمدن مصر کهن، مردم در آرزوی شکست پیری بوده اند. بر روی يك پاپيروس نوشته شده است: «آغاز کتاب مربوط به تغییر يك مرد کهنسال به يك مرد جوان» آرزویی که پیوسته با بشر بوده و مانده است.

قوم یهود در احترام گزاردن به کهنسالان شهرت دارند. در تواتر موارد بسیاری می توان یافت که به پیری ارج نهاده می شود.

اما در اساطیر یونانی، خدایان کهنسال هرچه سالخورده تر می شوند، شریتر و فاسدتر می گردند. سپس طغیانی علیه آنان برانگیخته می شود. از آن پس تقریباً همه خدایان جوان هستند. احتمال می رود رومیان قدیم با غرق کردن کهنسالان، خود را از دست آنان آسوده می ساختند. از فرستادن آنان به سوی پل سخن می رود. پیدایش و پیروزی مسیحیت پایان دنیای کهن است. اما مسیحیت جز با پذیرفتن متقابل آداب و رسوم هر ملت پذیرفته نشد و کلیسا تنها در زمینه ساختن بیمارستان و مؤسسات خیریه در بهبود وضع پیران قدم برداشت.

در سده های نهم و دهم زندگی مادی به مراتب دشوارتر از دوران کهن می شود. در آغاز سده های میانی جامعه به سه گروه تقسیم می شد: آنان که دعا می کردند، آنان که جنگ می کردند و آنان که به کار اشتغال داشتند. شمشیر بالاتر از کار و هم بالاتر از دعا قرار داشت و جنگجوی فعال یعنی مرد جوان بازیگر مقدم صحنه زندگی بود. خشونت تمدن قرون وسطی، پیران را به ترك زندگی فعال واداشت. در روستاها اگر پدر بر ادامه اقتدار خویش اصرار می ورزید، جوانان علیه او دست به شورش می زدند. در انگلستان پسر به جای پدر در رأس خانواده جا می گرفت و سپس همسر انتخاب می کرد و پدر و مادر کهنسال به خانه ای که برحسب سنت برای آنان در نظر گرفته شده بود، منتقل می شدند. در ایرلند این خانه را خانه غریبی می نامیدند.

سده‌های سیزده و چهارده میلادی نه پیران و نه کودکان بلکه فقط جوانان قدرتمند طرف توجه بودند. تسلط و تفوق جوانان مخصوصاً انتقال قدرت از پدر به پسر تأثیر عمیقی در آیین مسیحیت به جای گذاشت. اصل تثلیث يك مفهوم دشوار بود. بنابراین مردم به وجود خدا و پسر خدا و رابطه میان آن دو که پسر به جای پدر نشست، توجه کردند. پدر از نظر پوشیده نبود. گاه او را به صورت مردی کهنسال و با چهره‌ای پرموی که فرزندش را حمایت می‌کند، می‌نمودند. ولی مسیحیان در مرتبه نخست دست توشل و دعا به سوی پسر دراز می‌کردند.

در سده سیزدهم تصور مرگ بیش از همیشه حضور داشت. در باب شیوه‌های مردن کتابهای فراوانی در سراسر اروپا منتشر گردید. نقاشان اجساد و لاشه‌ها را در روشنترین حالتها به تصویر کشیدند. سده‌های میانه از پیکر درهم کوفته انسان نفرت داشت. در نهضت رنسانس ستایش از زیبایی تن به اوج رسید و از سوی دیگر زشتی به ویژه زشتی زنان سالخورده با بیرحمی مورد سرزنش و استهزا قرار گرفت. امری که تا قرنهای بعد به طور هجوآمیز در همه هنرها نشان داده شد.

در سده نوزدهم اروپا دچار تحوّل عظیمی شد که تأثیری عمیق بر وضع کهنسالان و بر تفکر جامعه از کهنسالی باقی گذاشت. نخست افزایش فوق‌العاده جمعیت بود. دانش پزشکی مراقبتهای بیشتری برای انسان فراهم آورد. از این پس بر شمار کهنسالان افزوده شد اما این بدان معنا نبود که شرایط زندگی مناسبتری نیز برای آنان فراهم آمد. برعکس بسیاری از کهنسالان قربانی تکامل اقتصادی شدند که در سراسر این سده پدیدار گردیده بود. در حالی که سده نوزدهم به پایان می‌رسید، این صنعت بود که برای فرزندان کشاورزان محل اشتغال برمی‌گزید. آنان به تدریج بر طبقه کارگران جامعه می‌افزودند. همه این دگرگونیها آثار وخیمی بر زندگی کهنسالان داشت. در انگلستان و فرانسه شرایط زندگی کهنسالی هرگز به دشواری نیمه دوم سده نوزدهم نبود. پیران به نوانخانه‌ها سپرده می‌شدند. قانون برای حمایت از سالمندان در برابر خشونت و بی‌توجهی فرزندان به تعبیه يك وضع حقوقی دست زد و به نام دولت به سالمندان توصیه شد در زمان حیات از تقسیم ثروت خود به فرزندان خودداری ورزند. این امر باز خود انگیزه‌ای برای نفرت بیشتر از والدین شد. بونمر در کتاب تاریخ روستائیان که در سال ۱۸۷۴ انتشار یافت، می‌نویسد: اغلب اتفاق می‌افتد که سالخورده‌ای را پیش از آنکه واقعاً نفس او قطع

شده باشد، به سینه خاك بسيارند. در زیر سقفهای کاهگلی بیهوشی مرگ خوانده می شود.

يك واقعیت تلخ در این دوره، بی اعتبار شدن مفهوم تجربه است که پیش از این از اعتبار بسیار برخوردار بود. جامعه فن سالار جدید دانست که دانش با افزایش سن نه فقط بیشتر نمی شود بلکه کهنه و بی تناسب می شود.

بخش چهارم کهنسالی را در جامعه امروز بررسی می کند. ماهنامه پیری درمانی امریکا در شماره دسامبر ۱۹۸۳ می نویسد: متوسط عمر در سه هزار سال پیش از میلاد نزدیک به هجده سال بود و در آغاز قرن بیستم به چهل و هشت افزایش یافت و این رقم هم اکنون برابر هفتاد و سه سال است. براساس آماری که از سال ۱۹۷۵ در دست است از کل جمعیت هفتاد و پنج ساله به بالای جهان ۲۸ درصد آنان در اروپا و تنها ۱۴ درصدشان در آسیای جنوبی زندگی می کنند. در حالی که کل جمعیت اروپا ۱۲ درصد جمعیت جهان و کل جمعیت آسیای جنوبی ۳۱ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دهد.

بخش پنجم یافتن و پذیرش کهنسالی و یا تجربه تن نام دارد: زود مردن یا پیر شدن؟ شوق دیگری وجود ندارد. هنگامی که ما جوان هستیم و یاد در میانسالی به سر می بریم، هرگز از پیکر خود به عنوان اقامتگاه کهنسالی خویش در آینده یاد نمی کنیم. گویی آن زمان چنان از ما دور است که به ابدیت پیوسته است. پیری تا زمانی که گریبان ما را نگرفته است، تنها، امری است که بر دیگران واقع می شود. سیمون دوبوار می گوید: پیری ما را غافلگیر می کند. فرارسیدن ناگهانی آن احساس نامشخصی از بی عدالتی را در ما زنده می سازد. احساسی که تجلی و تظاهر آن در نمونه های بیشماری از مقاومت، معارضا و نپذیرفتن مشاهده می شود. در شصت و پنج سالگی انسان تنها بیست سال پیرتر از آنکه در چهل و پنج سالگی بوده، نیست بلکه او یک آینده نامعین را که بی کران به نظر می آمده با آینده ای باکران مبادله کرده است. انسان باید پیش از آن که سالخوردگی در جسمش عیان شود، از سن و سال خویش آگاهی کامل داشته باشد. باید نخست حقیقتی را که مربوط به خودمان است ولی از طریق دیگران به ما اعلام می شود، به آسانی بپذیریم. نخستین باری که انسان پیر خوانده می شود، این خطاب همانند ضربتی سخت و ناگهانی بر او فرود می آید. نویسنده در اینجا از تجربه خویش می گوید: هنگامی که

من پنجاه ساله بودم، سخت یکه خوردم از اینکه يك دانشجوی امریکایی به یکی از دوستانش گفت «که این طور! پس سیمون دوبوار يك پیر زن است!» وجود درونی انسان از پذیرش بر حسب پیری که به او زده می شود، خودداری می کند.

در فصل ششم که زمان، فعالیت و تاریخ نام دارد، ابتدا حافظه مورد بحث قرار می گیرد. نویسنده می گوید: یکی از دوستانم به من گفت: «من سالخوردهگان را مردمانی دوست داشتنی می دانم زیرا آنان گذشته ای طولانی را پشت سر خود دارند». متأسفانه باید گفت که این درست نیست. در حالی که ما به جلو می رویم، گذشته هایمان درهم فرو می ریزد. گذشته سرزمینی نیست که هر لحظه اراده کنیم، بتوانیم در آن به قدم زدن پردازیم.

هرچه انسان پیرتر می شود، زمان با سرعت بیشتری بر او می گذرد. آینده به نظریک مرد کهنسال تمام شده می نماید. تمام شده ای مضاعف. از این جهت که هم کوتاه است و هم بسته. هرچه مدت آن کوتاهتر باشد، بسته بودن آن بیشتر است، و هرچه بسته بودن آن بیشتر باشد، کوتاهتر به نظر می آید. یونسکو در شرح حال خود می گوید: به سنی رسیده ام که يك ساعت آن تنها ارزش چند دقیقه را دارد و يك ربع آن دیگر هیچ معنی و مفهومی ندارد.

مرگ همسالان یکی از اضطرابهای کهنسالی است. در حالی که مرگ دوستان در جوانی تنها تأثیر ما را برمی انگیزد؛ در کهنسالی دوستان ما با مرگ خود، گذشته ما را به داخل گور می برند. سويفت که در کهنسالی دچار بدترین اضطرابها بوده، در نامه ای به پاپ نوشت: از میان دوستانم تو تنها دوست من هستی که باقی مانده ای. این لطف را از من دریغ مکن و از من بیشتر زنده بمان.

تفاوتهای فرهنگی فرزندان با پدران، اندوه کهنسالی را دوچندان می کند. در فصل بعد وقتی از شاتوبریان به عنوان کهنسالی که از کهنسالی خود نفرت داشت سخن به میان می آید، از قول او گفته می شود مردان سالخورده روزگاران قبل کمتر تیره روز بودند. آنان تنها در چشم جوانان بیگانه بودند نه در نظر جامعه. در این ایام کسی که توقف زیاد در جهان داشته باشد، نه تنها شاهد مرگ انسانها در اطراف خویش است که مرگ عقاید و آراء را نیز به چشم می بیند. هیچ چیز به آنچه او می دانسته است، شباهت ندارد. نه اصول نه اعمال نه لذتها نه دردها و نه احساسها. گویی او به نژادی متفاوت تعلق دارد.



به سبب به هم خوردن واحد خانواده ستی ، کار پدر دنبال نخواهد شد . درختی که او کاشته است ، توسط دیگران بریده می شود . مزرعه او رها خواهد شد . پدر وجود خود را در پسر باز نخواهد دید . نیستی به طور کامل او را فرا می گیرد .

تا جایی که به دانش مربوط است ، انسان سالخورده ضرورتاً عقب می ماند . سیمون دوبوار از خود می گوید : از بیست سالگی به این طرف دانش فراوانی اندوخته ام ولی هر سال به طور نسبی بر میزان ناآگاهیهای من افزوده شده است . به رغم کوشش من در پیش بردن خودم ، پیوسته بر شمار مسایلی که بر آنها آگاهی ندارم ، افزوده می شود .

بخش هفتم کهنسالی در زندگی روزانه نام دارد . در این بخش از زندگی روزانه بعضی نامداران جهان در کهنسالی ، مطالبی آورده می شود که در ذهن ما و در شهرت آنان نبوده است . از قول ژنرال دوگل در مورد ژنرال پتن گفته می شود : او دیگر نه کرامت و بخشایش دارد و نه استواری و پابرجایی . او به حواس پرتی ، حالتی که گویی در این جهان نیست ، مبتلا شده است . آندره ژید در کتاب آمین یارب العالمین که در سالهای کهنسالی خویش نوشته است ، می گوید : مدتهای مدیدی است که من دیگر وجود ندارم ، من تنها جای کسی را که مردم به عنوان من می شناسند ، اشغال کرده ام . در این جا از زنی با نام آرینا پتروفنا که در کتاب خانواده گولوفلف نوشته سالتیکوف شچدرین ، داستان نویس روسی ، آمده ، یاد می شود که از بخشهای خواندنی و مؤثر کتاب است : . . . او بسیاری از اتاقها را بسته است . تنها از دوتای آنها استفاده می کند . جز دو زن سالخورده ، همه خدمتکاران را مرخص کرده است . احساس خالی بودن به زودی به درون دواتاقی که او فکر می کند در آنها از این احساس آسوده خواهد بود ، نیز راه می یابد . گاهی خاطرات گذشته بدون تسلسل ، پاره پاره برایش زنده می شود . برخی از آنها قلبش را می فشارد و به گریه می افتد . سپس با شگفتی از خود می پرسد که چرا گریه می کند . . . او چنان زیسته است که گویی هیچ سهم شخصی در این زیستن نداشته است . . . هرچه بدنش ضعیفتر می شود ، صدای تمنای وی به زیستن بلندتر می گردد .

نویسنده معتقد است که يك پيش داوری و اندیشه از قبل شکل گرفته وجود دارد که با واقعیت موافق نیست و باید آن را به طور کامل کنار گذاشت . این اندیشه

که سالمندی با خود آرامش می آورد. او می گوید برای هیچک از کسانی که من تاکنون با آنها برخورد کرده ام، تجربه زمان، آن عقل و آرامشی را که پدربزرگان و مادربزرگان خوب در کتابهای داستان دارند، فراهم نیاورده است.

اما این دوران از حیات، آسودگیهای خاص خویش را داراست. در سالخوردگی می شود خود را وقف شادبهای دلپذیر فعال نبودن کرد و فرصت و امکان تحقق و شکوفایی به کارهایی داد که تا آن زمان سرکوب شده اند. بسیاری از سالخوردهگان کنار زده شدن از جامعه را به سود خود می دانند زیرا از آن پس دیگر مجبور به تحمل این رنج نیستند که دیگران را از خود راضی کنند. در این سالها به نوعی بی تفاوتی نسبت به آرای عمومی می شود رسید، که ارسطو آن را شرمسار نبودن یا ناشرمندگی می خواند، که مقدمه آزادی است؛ یعنی شخص دیگر ناگزیر از ریاکاری نیست. ساکنان یکی از خانه های سالمندان که از شرایط زندگی خود رضایت داشتند، اظهار می داشتند: سرانجام حالا می توانم خودم باشم. من دیگر همسر فلان کس و کارمند فلان جا به شمار نمی آیم. من اینک خودم هستم. برای زنان به ویژه، آخرین مرحله سن، نوعی رسیدن به آزادی است. همه عمر تسلیم شوهرانشان بوده اند و خود را وقف نگهداری از فرزندان کرده اند. طغیان بانوی سالخورده بر ضد تعهدات و ممنوعیتهایی که تا آن زمان بر او فشار وارد می آورد، موضوع نمایشنامه بانوی سالخورده بی ارزش نوشته برشت است که از آن فیلم سینمایی نیز تهیه کرده اند.

در فصل هشتم نمونه هایی از کهنسالی بر شمرده می شود. سالهای آخر زندگی به میزان قابل ملاحظه ای به چگونگی زندگی میانسالی انسان بستگی دارد ولی تا جایی که این امر به خود انسان مربوط است، او با شیوه زندگی اش نوع کهنسالی خود را تعیین می کند. کینه سوخت از بشریت، در سالهای آخر حیاتش به تیره روزی او انجامید. ویکتور هوگو همه عمر سازگاری و هماهنگی کامل با خویشتن خویش داشت. او در وجود قهرمانانی چون ژان والژان به پیری رسید و صورت و شخصیتی که آفریده بود، نصیب خود او شد. او از ستایشگران کهنسالی است:

ریش او چون رود بهاری سپید است  
با آنکه مرد جوان زیباست ولی مرد کهنسال با شکوه است  
در چشمان جوان آتش دیده می شود

ولی در چشم مرد کهنسال روشنایی مشاهده می شود.

میکل آنژ تا پایان عمر به آفرینندگی خود ادامه داد. پیری سخت توأم با کار دشوار نقاشی بر دیوار و تحمّل مشکلات مالی شدید. اما او دوستیهای سخت بنیادینی داشت که او را در تحمّل این زندگی پر مشقّت یاری می داد.

فریود نشانگریک مداومت و هماهنگی قابل ملاحظه بود. اما روزگاری که او در آن زندگی می کرد، روزگار خوبی نبود. بر پایی نهضت نازیسم، بیم از آینده روانکاو و وضع تندرستی اش، روزگار پیری او را تیره کرد. او از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۹ به سی و سه عمل جراحی دردناک تن در داد. بخشی از سقف دهان و فکّ او را برداشته بودند و به جای آن دستگاهی نامتناسب گذاشته بودند. این عمل او را نیمه شنوا کرده بود و مانع غذا خوردن و صحبت کردن او می شد. او به خانم سالومه که یکی از دوستان نزدیکش بود، نوشت: من نظر ترا در مورد احساس اضطراب شدید در مقابله با اختلالات جسمی که به وضعی خاص دردناک هستند، می پذیرم. مانند تو من هم فکر می کنم این اختلالات سخت نوید کننده اند.

لامارتین به کهنسالی خوف آوری گرفتار شد. تاوان جلفی کودکانه، بلهوسی، تکبر با میل به تظاهر، خودبینی و رفتارهای ریاکارانه سیاسی را در سالهای پیری پس داد. ثروت بسیار خود را تلف کرد و یک میلیون و دویست هزار فرانک مقروض شد. خانه بزرگ و زیبای خود را به خانه ای کوچکتر تبدیل کرد. با این همه چهارخانه و خدمتکاران بسیار و تعداد زیادی اسب داشت. دوجین دوجین کفش می خرید. کتابهای تاریخ را مورد چپاول قرار داد تا به نگارش شرح حال و زندگی مردان بزرگ بپردازد. مردم او را نویسنده ای معمولی و کاتب کنار خیابان می خواندند و از کهنسالی بی اعتبار او سخن می گفتند و در روزنامه ها به او ناسزا می دادند. روزی به یکی از دوستانش گفته بود: آیا میل داری ناخرسندترین مرد جهان را ببینی؟ پس به صورت من نگاه کن.

بازنشستگی یکی دیگر از مسایلی است که در این کتاب به تفصیل به آن پرداخته می شود. بازنشستگان به دو دسته تقسیم می شوند: «یقه چرکین ها» به کارگران یدی و «یقه سفیدها» به پشت میز نشین ها گفته می شود. یقه چرکین ها از بازنشستگی نفرت دارند ولی در میان یقه سفیدها افرادی که درآمدی کافی دارند، از این که فرصت استراحت یافته اند، از بازنشستگی اظهار رضایت کرده اند. بسیاری

از پیری شناسان فرانسوی معتقدند که در طول نخستین سال بازنشستگی، میزان مرگ و میر پیش از هر زمان دیگر است. سپس پیشنهاد می شود که سالخوردگان برای محافظت خود از آسیب بی تفاوتی و افسردگی باید به نوعی به فعالیتی مفید بپردازند.

خانه سالمندان یا به اصطلاح نویسنده خانه ناتوانان در کشورهای مختلف نیز یکی از مسائلی است که مورد بررسی قرار می گیرد که مطالب آن همه تکان دهنده و هشجاری آور است. از تنهایی شدید، از کنار گذاشته شدن و به ویژه از خوابگاههای عمومی که هیچکس فضای خاص خود را ندارد و این که به هیچ تفریح و یا سرگرمی علاقه نشان نمی دهند.

در فصل آخر یعنی پایان و نتیجه گیری، نویسنده می گوید: اغلب به اشخاص توصیه می شود خود را برای سالخوردگی آماده کنند ولی اگر این آمادگی، تنها پولی در کناری نهادن و جایی برای دوران بازنشستگی در نظر گرفتن باشد، دشوار نیست. اما به این دوران باید جدی تر اندیشید. باید به زندگانی ای اندیشید که همراه با تعهد و موجه باشد و دنبال کردن هدفهایی که به زیستن ما تا آخرین روز معنی بدهد. جامعه در حدی غم فرد را می خورد که عنصری سودآور باشد. انسان سالخورده، وازده این ماشین - اجتماع - خسته و برهنه چیزی جز چشمانش برای گریستن ندارد. همه نظام اجتماعی است که مورد انتقاد است. درخواست ما باید يك تقاضای انقلابی و ریشه ای باشد: زندگی را به طور کامل دگرگون سازید.

کتاب سه پیوست هم دارد: پیوست یکم صد ساله ها نام دارد. در این بخش به ویژگیهای فیزیکی و اجتماعی صدساله ها پرداخته می شود. با این نتیجه که اینان جزو استثناهای طبیعت هستند زیرا به مراتب سالمتر از پیرانی با سن کمترند. پیوست دوم چه کسی از پیران نگهداری می کند؟ و پیوست سوم شرایط زندگی کارگران سالخورده در کشورهای سوسیالیستی است. درسهای انقلاب اجتماعی، شعارهای جامعه ای که در حال پیدایش است: «آنچه کهنه است باید نابود شود، آنچه جدید است باید جای کهنه را بگیرد»، اثری جدی بر روابط و مناسبات بین نسلها دارد. به این سبب به سالخوردگان با سوءظن نگرسته می شود و آنان به طور کلی برای انقلابی که در حال شکل گرفتن است، عناصری اصلاح ناپذیر شناخته می شوند. نویسنده می گوید: من از وضع سرهنگ چهل و نه ساله ای

که در سال ۱۹۴۱ به گروه چریکها پیوست، آگاه شدم - از هر چریک آن زمان نه نفرشان کشته شده بودند - او چهار فرزند دارد و هم اکنون در بان کارخانه‌ای است که رئیس آن يك سلطنت طلب سابق است. . . مردمی از این نوع دشمن سوسیالیسم هستند.

\* \* \*

ترجمه کتاب روان و رساننده پیام نویسنده است و کوشش مترجم در ترجمه کتابی با این ارزش و اهمیت در خور قدردانی کامل است. راه یافتن چندین اشتباه در دو جلد کتاب با نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه، امری طبیعی و قابل پیش بینی است. شاید اگر غلطنامه‌ای بر کتاب افزوده می شد، بعضی از آنها اصلاح می شد. از جمله: می گذارند در ص ۳۳۵ که باید می گذراند می بود. انتقاد در ص ۲۸۲ به جای انقیاد. چند جا کلمه تعوق به کار رفته از جمله در ص ۱۸۲ که معنی آن روشن نیست شاید مقصود تفوق است. کلمه‌ای با این شکل و صمن در ص ۱۹۹.

بعضی جمله‌ها نامفهوم است مثل: در آن ایام برای انسان جایز است به (فعالیتی انفعالی) که از طریق آن ساز و آواره انسانی و بی جانان به هم می پیوندند، دست بزنند (ص ۷۸۲). بعضی جمله‌ها به سبب بلند بودن گنگ است: قانون (کمک پزشکی) تنها يك مبنای مالی برای کمک پزشکی به شهر وندان امریکایی در سنین مختلف که در گروه‌های مشخص از درآمد ماهانه قرار دارند. فراهم می آورد. (ص ۸۸۲). در بعضی جمله‌ها کلماتی نامأنوس به کار رفته است: «زندگی بسیار آرامی را مرجحاً در روستاها طی می کنند» (ص ۸۸۲). «به حالت سخت و متصلب در خواهد آمد» (ص ۷۵). «در رابطه‌ای که انسان سالخورده با مرگ دارد همبافت اجتماعی اثر می گذارد» (ص ۷۰۸). «او به عصب دردی مبتلا بود که تقریباً صحبت کردن را برایش مشکل می ساخت» (ص ۸۴۹).

بعضی اشتباهات مربوط به دستور زبان است: «خطا باشد اگر از کار آن گروه متخصصان پیری درمانی چشم پوشی کنیم» (ص ۹۰۲) که به جای باشد، است درست است. «آقای پیکال برای تهیه کردن نمونه چهره من می آید» (ص ۴۷۸). تهیه به جای تهیه کردن. «احساس تنزل کردن به وی دست داد» (ص ۵۹۲). تنزل یا نزول کردن به جای تنزل کردن. «پلیس يك تظاهرات زنان بیوه جنگ را با خشونت به هم زد» (ص ۶۸۳). یکی از تظاهرات به جای يك تظاهرات. بعضی کلمات نادرست به کار رفته است مثل: پزشك و پزشکی (ص ۸۸۱ و ۸۸۰)

و جاهای دیگر به جای پزشك و پزشکی . شگفتی انگیز (ص ۷۹۷) «شگفتی آور» (ص ۴ تا ۸) «شگفتی زده» (ص ۸۵۵) به جای شگفت انگیز و شگفت آور و شگفت-زده . همه جا به جای ترس فارسی خوف عربی به کار رفته است . بعضی کلمات ابداعی و نوبا مفاهیم نامشخص به کار رفته است مثل ایستار (ص ۴۵۷ و ۴۶۹) . این کلمه بعد از بارها کاربرد در جلد اول ، در جلد دوم معنی شده است (ایستار = رأی عقیده) . پایگان (ص ۴۳۶ و ۴۷۰) سازواره (ص ۴۵۷) همگن (ص ۸۹۷) و کلماتی مثل کژدیسه ، لفسه ، فی نفسه . در جمله‌های زیر برای يك فاعل دو نوع فعل آمده مفرد و جمع «عواملی وجود دارند که می‌تواند آهنگ را تند یا کند . . . کند» (ص ۴۸۷) . «آثاری که از دوره کودکی به جای ماند ، چنان عمیق هستند . . .» (ص ۵۹۸) «زندگی انسان در همه گذرگاههای آن با پیچیدگیهای ویژه‌ای که دارند ، شناخته شده است .» (ص دو مقدمه) در بعضی جمله‌ها فعل و فاعل از نظر افراد و جمع تطبیق ندارد: «او دیگر توانایی ایستادگی در برابر آنها را ندارند» (ص ۷۷۶) . کاربرد بعضی اصطلاحات و یا کلمات عامیانه در میان يك بحث جدی: «کنگر می‌خورد و لنگر می‌انداخت» (ص ۷۷۱) . «خاطرات گذشته بر او سیخونک می‌زند» (ص ۷۷۵) . «آنان دیگر ناگزیر از ریاکاری و دو دوزه‌بازی کردن نیستند» (ص ۷۸۲) . «این اشعار تا حدی دور از انتظار شعر جوان است و با این حال انگ سن و سال بر آنها هست .» (ص ۸۱۶) . «من همسر فلان و بهمان نیستم و کارمند فلان بیسار به شمار نمی‌آیم .» (ص ۷۸۴) .

پرتال جامع علوم انسانی